



فریدون صدیقی استاد روزنامه‌نگاری
و علوم ارتباطات از دلایل ماندگاری
و محبوبیت نامه‌ها می‌گوید

چرا نامه‌ها زنده می‌مانند؟



← نامه‌ها واقعا از کجای می‌آیند که اینقدر هنوز محبوبند و مردم شور می‌گیرند وقتی نامه‌ای عاشقانه از شاملو خطاب به آیدا همسرش می‌خوانند و نامه‌های دیگری از این دست. این شور و اشتیاق آنقدر وافر می‌شود که کسانی پیدا می‌شوند که نامه‌هایی جعلی بنویسند و آن را منتشر کنند به کسی مثل چارلی چاپلین و با همین دروغ و جعل و شایه‌ی، نانی به کف بیاورند و مردم هم بی‌خبر از همه‌جا آنها را پخش کنند و البته که وقتی می‌فهمند نامه‌ها جعلی بوده هم خیلی ناراحت نمی‌شوند چون به نظر، بیشتر برایشان همین کلمات پر محبتی که روزی خطاب به کسی روی کاغذ آمده (که در این مورد هرگز نیامده) اهمیت دارد. اما نامه‌های درجه‌یکی که از دیروز به ما رسیده هم کم نیستند؛ نامه‌هایی که خیلی هایشان در موزه‌ها و مراکز اسناد نگهداری می‌شوند و هنوز بوی قلم و کاغذ از شان می‌آید و تاریخ دور، دورتر و شاید هم خیلی دورتر... این نامه‌ها به قول کافکا در نامه‌ای که برای ملینا نوشت، عریان کردن روح هستند و ما که می‌خوانیم شان کاشفان خطوطی بر تن کاغذ هستیم. در گفت‌وگوی پیش رو فریدون صدیقی از همین چیزها حرف زده است. از خودکار بیکی که انیس نوشتن اوست و نوه ۵ ساله‌اش که برعکس او، خیلی راحت با هوشمندی‌های جهان تکنولوژیکال امروز کنار آمده است.

شما به عنوان محقق بخواهید درباره هر یک از این موضوعات پژوهشی صورت بدهید و در این میان بخواهید به آرای نیما هم در رابطه با ماجرای تحقیقات سری بزنید، بنابر توفیقی اجباری، مجبورید همه نوشته‌های او را بخوانید تا از لایه‌های آنها به اطلاعات مورد نیازتان برسید. همین سبب می‌شود که شما برای جست‌وجوی فرازی هر چند کوتاه، همه نوشته‌های نیما را بخوانید. می‌بینید! آشفتگی، همیشه هم نتیجه نامطلوبی ندارد.

نامه به بهمن محمص، حرف آخر «حرف‌های همسایه»

بین همه نوشته‌های پراکنده نیما، از شعرهایی که بنایشان بر قرار گرفتن در کتاب شعری نبوده، تا داستان‌ها، یادداشت‌ها، سفرنامه‌ها، نمایشنامه‌ها و نامه‌ها. این آخری، یعنی نامه‌ها، خیلی مهم است. نامه‌های کسانی که دست در کار نوشتن متون خلاقه چون داستان یا شعر دارند همواره به عنوان متون فرعی در نظر گرفته شده است. مثلاً اگر شما همه آثار غلامحسین ساعدی را خوانده باشید اما نامه‌های او به همسرش را نخوانده باشید، لازم نیست در جمعی که از ساعدی سخن می‌رود سرتان را پایین بیندازید و شرمسار باشید. نه اینکه باید از کنار آن نامه‌های ساعدی. که خودمان یک بار در همین «ایران جمعه» بردیمش روی جلد. به سادگی گذشت، نه! اما منظور این است که به هر حال این نامه‌ها و نامه‌هایی از این دست، فرع بر کارنامه نویسنده‌شان هستند. درباره نامه‌های نیما اما ماجرا کاملاً فرق دارد. مطالعه آثار نیما، بدون در نظر گرفتن نامه‌هایش، پروسه‌ای است ناقص و نابسند. چرا؟ چون نیما تبیین بسیاری از بن‌مایه‌های نظری شعر و تفکرش را در همین نامه‌هایش صورت داده است. شاید بارها شنیده‌اید که نامه‌های نیما مهم است؛ مثل همین گزاره مکرر «نیما مهم است» که بی‌تعارف، به فیگور و ژستی فراگیر هم تبدیل شده است. همه اذعان دارند که نیما مهم است و اغلب، بی آن که نیما را به درستی خوانده باشند، صرفاً این را تکرار می‌کنند تا از ژست توافق نظر عمومی در رابطه با نیما عقب نمانند. برای اینکه نشان بدهیم نیما در نامه‌نگاری‌اش، مثل شاعری‌اش و مثل

← راستش را بخواهید من یکی، با همه تلاشی که برای نظم دادن به نوشته‌هایم و طبقه‌بندی آنها ذیل موضوعات و دسته‌های مشخص دارم و ایده‌آلم این است که بر یک سری شان تمرکز کنم، حواشی شان را کنار بگذارم و حساب شده و هدفمند پیش بروم، نهایتاً شیفته کهن‌الگوی نویسنده‌های پریشان و آشفته هستم که هر نکته‌ای را روی تکه کاغذی و گوشه‌ای می‌نویسند و سر آخر هم وسط همه کاغذهای پراکنده‌شان کلافه می‌شوند و راست و ریس کردن و انتشارشان را به آیندگان می‌سپارند. در آشفتگی آنها سراسیمگی و جنونی خواستنی هست که در نظم مطلوب و سفارش شده نیست. نیما یوشیج، یکی از همین آشفته‌نویس‌هاست و از قضا قوت و مطلوبیتش را از همین تدوین ناپذیری و فرار از Categories (صورت‌بندی) به دست می‌آورد. خود نیما در یکی از یادداشت‌های پراکنده‌اش می‌نویسد: «شاید بعد از مرگ من حتی این اوراق هم به دست کسی نیفتد و یا کسی نداند چه اسمی بگذارد به افکار متفرقه من. [...] من می‌میرم و آثار شلوغ و درهم و برهم من می‌ماند و از بین می‌رود». البته خب، خوشبختانه چنین نشد و حالا دقیقاً پس از گذشت یکصد سال از انتشار نخستین نوشته نیما، آثار او سرانجام مدون و دسته‌بندی شده، تحت عنوان «دفترهای نیما/مجموعه آثار»، یکی پس از دیگری، در یکی از دفاتر انتشاراتی تهران در حال انتشار است. با این حال، غوطه‌خوردن لایه‌های نوشته‌های پراکنده نیما در همه این سال‌ها، بر سازنده رفتار مطالعاتی متشتت ما در قبال آثار او نیز بوده است؛ شناخت ما از او، به همین اعتبار، معرفتی چندسویه و متکثر را نیز سبب شده است. در عین حال که چنین خلأیی به عنوان آسیب قابل بررسی است، اینکه پروسه شناخت نیما انتها ندارد، جزو مطلوبیت‌های این چندپارگی و آشفتگی نیز می‌تواند باشد. یک مثالی در این باره بزعم؛ نیما بارها درباره مسائلی مختلف جز شعر نوشته است، از گفتمان‌های فرهنگی نوظهور و تئاتر و نقاشی گرفته تا تاریخ تفکر و نیز موسیقی. او درباره هیچ‌یک از اینها مقاله مدونی ننوشته است و همین باعث شده اگر

به همین اکتفا می‌کنم؛ شما دیر رسیدید

نامه‌های نیما مهم است؛ آنقدر که
واپسین یادداشت مهم‌ترین کتابش،
یعنی «حرف‌های همسایه»،
از دل یکی از آنها بیرون آمده است

صابر محمدی /

شاعر و روزنامه‌نگار

اودر باره نامه‌های نیما یوشیج
نوشته است

